

حذف و اضافه در ترجمه

جواد کمالی
دانشگاه اهواز

در سالهای اخیر، در باره مبانی و معیارهای ترجمه در جراید علمی و پژوهشی کشورمان (بویژه نشر دانش و فصلنامه مترجم) مطالب ارزشمند و در خود تأمل بسیاری تألیف یا ترجمه شده است و در آنها موضوعات کلی نظیر بررسی شیوه‌های ترجمه، شرایط و نقش مترجم، هدف ترجمه و غیره مکرراً مورد بحث قرار گرفته است. با این همه چنین به نظر می‌رسد که نظریات متفاوت محققان و نیز بحث در خصوص ترجمه بیشتر به صورت تئوری ارائه و مطرح گردیده است و تعریف و نظریه‌پردازی و شرح احوال مترجمان و بررسی دیدگاههای صاحب‌نظران موضوع و محتوای اصلی و کلی اغلب مقاله‌ها را تشکیل می‌دهد و در نتیجه ماهیت ترجمه کمتر مورد عنایت و توجه بوده است و در این زمینه مطلب چندانی انتشار نیافته است.

بدیهی است هر مترجمی که پا به عرصه می‌نهد، الزاماً باید نظریه‌های گوناگون ترجمه را بداند و با نظریه‌های متخصصان سرشناس این رشته آشنایی حاصل کند، اما چنانچه در عمل برای مشکلات و معضلات ترجمه و پیچ و خم‌های این فن راه حل مناسبی نیابد و از نزدیک ماهیت ترجمه و شیوه‌های مختلف ترجمه را لمس نکند و از تجربیات مترجمان زبردست و ماهر آگاه نشود، مسلماً نخواهد توانست با مطالعه چند مقاله و دانستن چند نظریه فزون عملی ترجمه را چنانکه باید فرا گیرد و به کار بندد. به بیان دیگر، ترجمه یک کار عملی است و اگر چه قواعدی دارد، این قواعد را نمی‌توان بگونه‌ای مطرح کرد که برای برگردان هر نوع متنی قابل اجرا باشد. به طور کلی باید اذعان داشت که خلاصه کردن مسائل ترجمه در یک یا چند اصل نظری یا دستورالعمل انتزاعی امکان پذیر نیست و مطلوبترین شیوه درک تعاریف ترجمه و احاطه بر فزون این رشته کسب تجربه و پرداختن به ماهیت ترجمه است. برای این منظور بهتر است ضمن وقوف بر نظریه‌های ترجمه و شناخت کامل زبان مبدأ و مقصد، ابتدا به آثار ارزنده‌ای که مترجمان شایسته با دقت و مهارت به فارسی برگردانده‌اند رجوع کرد و با مقابله هر اثر با متن اصلی به ظرایف و دقایقی که مترجم در ترجمه خود بدانها توجه داشته و رعایت کرده‌است، پی برد و بدین طریق رفته رفته با تجربیات ارزشمند هر مترجم آشنا و مأنوس شد.

مطلوبترین نوع ترجمه را می‌توان با کمی تأمل و حوصله از طریق مقابله عملاً تشخیص داد و مترجم ورزیده را از مترجم بی‌مهارت باز شناخت و تفاوت میان انواع ترجمه را دریافت و تعاریف و نظریه‌های ارائه شده در باره فزون ترجمه را عمیقاً درک کرد و سرانجام برای مباحثی نظیر این که آیا ترجمه باید آزاد باشد یا تحت‌اللفظی؟ آیا باید به زبان مبدأ نزدیک باشد یا به زبان مقصد؟ آیا مترجم حق دارد در کلام نویسنده دخل و تصرف کند؟ و غیره پاسخی مناسب و مدلل یافت و حتی کمی فراتر رفت و به نکات و جزئیاتی پی برد که در نظریه‌های ترجمه کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته است. معضل حذف و اضافه در ترجمه که ما در این مقاله به آن پرداخته‌ایم نیز از جمله مواردی است که تنها از طریق مقابله قابل بررسی و مطالعه است.

اگر چه نظریه پردازان ترجمه عموماً بر این عقیده‌اند که عبارات متن مبدأ را باید در ترجمه همانگونه که هست یعنی با حفظ صورت و معنی و سبک به زبان مقصد انتقال داد و از افزودن به متن و کاستن از آن و نیز از ایجاد هر نوع تغییر در آن خودداری کرد و حتی کلمه یا جمله کوتاهی را جا نینداخت، معذک رعایت دقیق و موبه موی این دستورالعمل‌ها کمابیش گرایش به ترجمه تحت‌اللفظی یا ترجمه خشک و بی‌روح را در پی خواهد داشت و هر چند مترجم در کار خود ورزیده باشد، ترجمه وی رنگ و بوی زبان مبدأ را حفظ خواهد کرد. برای مثال، ترجمه‌های زیر را بعنوان نمونه‌هایی از ترجمه تحت‌اللفظی با متن اصلی آنها مقابله می‌کنیم:

--Les pauvres de Thèbes auront froid cet hiver, Créon. En apprenant la mort de son fils, la reine a posé ses aiguilles, sagement, après avoir terminé son rang, posément, comme tout ce qu'elle fait, un peu plus tranquillement peut-être que d'habitude. Et puis, elle est passé dans sa chambre, sa chambre à l'odeur de lavande, aux petits napperons brodés et aux cadres de peluches, pour s'y couper la gorge, Créon.
(J.ANOUILH, *Antigone*)

- کرئون، مستمندان شهر تب امسال زمستان سرما خواهند خورد. بمحض اطلاع از مرگ پسرش، ملکه بمد از تمام کردن رج آخر، میل‌های بافتنی را بزمین گذاشت، خیلی عاقلانه و بتأنی، همانطور که همیشه انجام می‌داد، شاید هم کمی آهسته‌تر از معمول. و سپس ای کرئون، او وارد اتاقش شد، اتاقیکه مملو از عطر سنبل است و سفره‌های کوچک گلدوزی شده و قاب‌های مخمل پرزدار در آن بچشم می‌خورد، برای اینکه گلوی خود را ببرد. (آنتی‌گون، ترجمه دکتر اقدس یغمایی، ص ۱۰۳)

--J'existe. C'est doux, si doux, si lent. Et léger: on dirait que ça tient en l'air tout seul. Ça remue. Ce sont des effleurements partout qui fondent et s'évanouissent. Tout doux, tout doux. Il y a de l'eau mousseuse dans ma bouche. Je l'avale, elle glisse dans ma gorge, elle me caresse - et la voilà qui renaît dans ma bouche, j'ai dans la bouche à perpétuité une petite mare d'eau blanchâtre - discrète - qui frôle ma langue. Et cette mare, c'est encore moi. Et la langue. Et la gorge, c'est moi.

(J.-P.SARTRE, *La Nausée*)

- من وجود دارم. این شیرین است خیلی شیرین، خیلی کند. و سبک: گویی آن تک و تنها در هواست. تکان می‌خورد. تکانهای خفیف در همه جا که ذوب و ناپدید می‌شود. خیلی ملایم، خیلی ملایم. تو دهنم آب کف آلود هست. قورتش می‌دهم، از گلویم پایین می‌سرد، نوازشم می‌کند- و باز دوباره تو دهنم زاده می‌شود، تو دهنم یک گودالچه آب سفیدگون دایمی دارم که ناآشکار است و زیانم را لمس می‌کند. و این گودالچه نیز من است. و زبان. و گلو، من است. (تهوع، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، ص ۲۰۱)

عموم کارورزان ترجمه و مترجمان با سابقه در عرصه عمل به تجربه دریافته‌اند که هیچ پیامی را بدون دستکاری و حذف و اضافه نمی‌توان چنانکه باید از زبانی به زبان دیگر منتقل کرد. حتی برخی از صاحب‌نظران، حذف و اضافه موجه را که معمولاً برای ایجاد روانی بیشتر در کلام صورت می‌گیرد، از جمله فنون اساسی در ترجمه به حساب می‌آورند و تنها حذف و اضافه بی‌دلیل را نقص ترجمه می‌دانند. در این مقاله کوشیده‌ایم با نگاهی دقیق و موشکافانه به کار چند مترجم صاحب آوازه، شیوه‌های حذف و اضافه در ترجمه را مورد توجه و بررسی قرار داده و موارد درست را از نادرست تمیز دهیم.

افزایش در ترجمه

۱- افزودن یک یا چند کلمه مترادف:

زبان فارسی این امکان را به مترجم می‌دهد که گاهی صرفاً به منظور زیاتر نمودن عبارت یا کاستن از خشکی

کلام یک یا چند مترادف برای برخی کلمات جمله بیاورد. کاربرد این شیوه تقریباً نزد همه مترجمان زبردست و نیز مترجمان چند دهه پیش متداول بوده و هست:

--Calypso étonnée et attendrie de voir dans une si vive jeunesse tant de sagesse et d'éloquence, ne pouvait rassasier ses yeux en le regardant et elle demeurait en silence.
(FÉNELON, *Les Aventures de Télémaque*)

- کالیپسو را از عقل و فراست و زبان آوری و فصاحت آن جوان عجب آمده، دیده به دیدارش دوخته و ساکت و صامت محو جمالش ایستاده بود. (سرگذشت تلماک، ترجمه علیخان ناظم‌العلوم، ص ۴)

--(...) nous avons perdu l'espérance de le revoir. (Id.)

- (...) از دیدن او مأیوس و با حسرت و اندوه مأنوس گشته‌ایم. (همان کتاب، ص ۴۰)

--J'ai fait aujourd'hui même de risibles bêtises.

(A.FRANCE, *La Rotisserie de la reine Pédauque*)

- همین امروز مرتکب چند فقره خبط‌های فاحش و اشتباهات مضحکی گردیده‌ام. (بریان پزی ملکه صبا، ترجمه دکتر قاسم غنی، ص ۱۷۵)

--J'en embrouillai le fil. (Id.)

- سر رشته سخن را از دست داده خلط مبحث نمودم. (همان کتاب، ص ۱۷۷)

--On ne conçoit pas le sacrilège sans la foi. (Id.)

- خرق مقدسات و تنجیس مطهرات بدون عقیده معقول و متصور نیست. (همان کتاب، ص ۱۸۲)

--Que sa grâce ne soit pour nous tarie, / Nous préservant de l'infemale foudre.
(F.VILLON, "La Ballade des pendus")

- باشد که آن حضرت التفات و رحمت خود را از ما دریغ ندارد / و ما را از بلا و عذاب جهنم مصون و محفوظ بدارد. (قطعه "بدار آویختگان"، ترجمه دکتر ابراهیم شکورزاده)

--(...) en des termes crus qui les faisaient rougir. (A.FRANCE, *L'Île des Pingouins*)

- (...) و با بیانات تند و خشن و وقیح و زننده خود ایشان را از خجالت می‌کشت.

(جزیره پنگوئن‌ها، ترجمه محمد قاضی، ص ۲۸۱)

--Dès qu'on sortit de l'auto (...), ils se mirent à fuir devant nous.

(R.MERLE, *La mort est mon métier*)

- به مجردی که با از اتوموبیل بیرون گذاشتیم (...) همگی با هم دم‌شان را گذاشتند رو کول‌شان دو پاداشتند دو پا هم قرض کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. (مرگ کسب و کار من است، ترجمه احمد شاملو، ص ۲۸۵)

--Il me rendit nonchalamment mon salut. (Id.)

- شل و ول و بی‌قیدانه رد احترام و سلام (نظامی) کرد. (همان کتاب، ص ۲۸۶)

--Je le regardai. Il était rose et propre comme un bébé bien tenu. (Id.)

- تو نخش رفته بودم و نگاهش می‌کردم. مثل بچه شیرخوره‌ای که خوب به‌اش رسیده به موقع تر و

خشکش کرده باشند، سرخ و سفید و تپل و میبل بود. (همان کتاب، ص ۳۵۹)

۱- افزودن یک یا چند کلمه غیر مترادف:

برخی مترجمان به قصد آرایش پاره‌ای عبارات یا ایجاد روانی بیشتر در ترجمه، بنا بر سلیقه شخصی خود یک یا چند کلمه مناسب به جمله اضافه می‌کنند. برای نمونه:

--C'était l'heure, je crois, du petit déjeuner.

(A. de SAINTE-EXUPERY, *Le Petit Prince*)

- گویا هنگام صرف صبحانه است. (شازده کوچولو، ترجمه محمد قاضی، ص ۳۹)

--comme une musique (Id.)

- همچون نغمه موسیقی (همان کتاب، ص ۸۴)

--le bruit du vent (Id.)

- صدای وزیدن باد (همان کتاب، ص ۸۴)

--sous globe (Id.)

- زیر حباب بلورین (همان کتاب، ص ۸۸)

--Mais je demande en vain quelques moments encore, / Le temps m'échappe et fuit.

(LAMARTINE, "Le Lac")

- دریفا که بیهوده دمی چند از زمانه فرصت می‌طلبم زیرا دور زمان از دستم می‌گریزد و می‌رود. (قطعه "دریاچه"، ترجمه شجاع‌الدین شفا)

--L'homme n'a point de port, le temps n'a point de rive. (Id.)

- زیرا که نه انسان مفروق را پناهگاهی است و نه دریای زمان را کرانه‌ای. (همان قطعه)

-- (...), où l'amour à longs flots nous verse le bonheur. (Id.)

- (...) که در آنها فرشته عشق به کام ما باده سعادت فرو می‌ریزد. (همان قطعه)

--Et les bois étaient noirs jusques à l'horizon. (A. de VIGNY, "La Mort du loup")

- و جنگلها تا کرانه افق سیاه بود. (قطعه "مرگ گرگ"، ترجمه نصرالله فلسفی)

--sur la lune enflammée (Id.)

- بر قرص فروزان و تابناک ماه (همان قطعه)

--dans la voie où le sort a voulu t'appeler (Id.)

- در راهی که دست تقدیر معین کرده است. (همان قطعه)

--Salut, bois couronnés d'un reste de verdure / Feuillages jaunissants sur les gazons épars !

(LAMARTINE, "L'Automne")

- ای پیشه‌هایی که هنوز از افسر سبز بهاری نشانی بر سر دارید، ای برگهای پراکنده‌ای که بر فرش چمنها زرد می‌شوید، درود بر شما! (قطعه "پاییز"، ترجمه نصرالله فلسفی)

--Puis une dame, à sa haute fenêtre / Blonde aux yeux noirs, en ses habits anciens ...

(NERVAL, "Fantaisie")

- آنگاه زنی را در کنار پنجره بلند کاخ می‌بینم، زنی زرین موی و سیاه چشم در جامه دوران کهن... (قطعه "پندار"، ترجمه دکتر حسن هنرمندی)

۳- افزودن یک یا چند عبارت:

گاه به دلایل مختلف از جمله تفاوت‌های معنایی و دستوری یا تفاوت‌های فرهنگی و اعتقادی، ترجمه لغت به

لغت متن مبدأ برای خواننده زبان مقصد مبهم و غیر قابل درک می‌شود. در چنین مواردی معمولاً مترجم به ترجمه آزاد روی می‌آورد و به خود اجازه می‌دهد برای روشن ساختن مقصود و مراد نویسنده یا رفع ابهام و توضیح بیشتر و یادآوری برخی نکات، یک یا چند عبارت فرعی را به سلیقه خود به ترجمه بیفزاید. البته افزودن به متن همیشه نشانه مهارت در ترجمه نیست و مترجمان امین و دقیق همواره می‌کوشند تا حد ممکن عین کلام نویسنده را به خواننده منتقل نمایند و از دستکاری بی‌مورد پیام اجتناب ورزند، ولی همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم رعایت چنین دقت و امانتی در ترجمه غالباً دشوار است و برای مترجمان کم‌تجربه ناممکن؛ زیرا ایشان را بسوی ترجمه تحت‌اللفظی سوق می‌دهد. برای پرهیز از چنین ترجمه‌ای است که مترجم ناگزیر می‌شود گاهی یک یا چند عبارت به متن اضافه کند:

--C'est vous qui êtes la première, madame? (J.ROMAINS, *Knock*)

- خوب خانم، ببخشید، نفر اول شما هستید؟ (دکتر کنوک، ترجمه محمد قاضی، ص ۶۰)

--Quelle diantre de cérémonie est-ce là? (MOLIÈRE, *Harpagon*)

- عجب تشریفاتی دارد و ما نمی‌دانستیم. (خسیس، ترجمه محمدعلی جمالزاده، ص ۱۱۰)

-- Ah ! traître, tu manges tout mon bien ! (Id.)

- بی‌انصاف خفکان بگیر، مگر خیال داری مرا خانه خراب کنی؟ (همان کتاب، ص ۱۱۲)

--Je ne vous dirai point qu'ils sont sur la litière: les pauvres bêtes n'en ont point. (Id.)

- نمی‌خواهم به عرض برسانم که اسبها بی‌جان و بی‌رمق روی تخته پهن پهن شده‌اند و قدرت برخاستن ندارند، چون حیواناتی زبان بسته تخته پهنشان کجا بود. (همان کتاب، ص ۱۱۴)

--Cela me fend le cœur de les voir aussi exténués. (Id.)

- هر وقت چشمم به آنها می‌افتد و می‌بینم چطور خسته و وامانده‌اند مثل این است که کسی با کارد به قلبم می‌زند. (همان کتاب، ص ۱۱۴)

-- (...) plus becquetés d'oiseaux que dés à coudre (F.VILLON, op. cit.)

- (... مرغان بی‌آزم آنچنان با منقار خود (بدن ما را) سوراخ سوراخ کرده‌اند که انگشتانه‌های) خیاطان شهر این چنین سوراخ سوراخ نیست. (قطعه "بدار آویختگان"، ترجمه دکتر ابراهیم شکورزاده)

--Je puis à présent me livrer à mes sentiments.

(VOLTAIRE, *La Princesse de Babylone*)

- ولی اکنون که از چشم رقیبان آسوده هستیم می‌توانم با راحتی خیال راز دلم را فاش کنم. (شاهزاده خانم بابل، ترجمه ناصح ناطق، ص ۱۶۴)

--Sa femme fatiguée et ses fils hors d'haleine, / Lui dire: Couchons-nous sur la terre et dormons. (V. HUGO, "La Conscience")

- زنش از رفتن مانده بود و فرزندانش را پای از فرسودگی پیش نمی‌رفت. پدر را گفتند: پای این کوه بخوابیم و اندکی از رنج راه بیاسائیم. (قطعه "وجدان"، ترجمه نصرالله فلسفی)

۲- افزودن بی‌رویه عبارات:

حجم برخی از متون ترجمه شده با اصل آنها برابری نمی‌کند و مترجم بدلخواه خود عبارتها و جمله‌های بسیاری را در ترجمه دخالت می‌دهد. بدیهی است چنانچه مترجم حد و مرزی برای افزودن عبارات خودساخته به

متن در نظر نگیرد و شیوه بیان و سبک نویسنده را با زیاده گویی های خود تغییر دهد، نه تنها مسأله امانت در ترجمه را نادیده می گیرد، بلکه از حس اعتماد خوانندگان نیز می کاهد و ارزش واقعی اثر را از میان می برد. متأسفانه تعدادی از مترجمان سودجو و مردم فریب با حذف بخشهایی از اثر که قادر به درک آن نیستند و توسل به این شیوه کتابهایی روانه بازار کرده و می کنند و حتی برخی از این کتابها گاه در میان عامه کتابخوان (که معمولاً به متن اصلی توجهی ندارند) مقبولیت می یابد و هر چند مدت نایاب و در نتیجه به طور مکرر تجدید چاپ و منتشر می شود. نمونه زیر که البته در زمره این قبیل ترجمه ها قرار نمی گیرد، ترجمه مطول بخشی از نمایشنامه معروف لوسید (اثر کُرنی) می باشد که توسط دکتر عیسی سهبندی به فارسی برگردانده شده است. این ترجمه اگر چه زیبا و خواندنی است اما در مقایسه با متن اصلی حجیم تر است و بعضی عبارات آن ساخته و پرداخته ذوق و ذهنیت مترجم است. قضاوت در مورد اینکه آیا مترجم چنین اثری حق دارد بر جملات کوتاه و منظوم یکی از زیباترین شاهکارهای ادبیات کلاسیک فرانسه مطالبی بدلیخواه و پسند خود بیفزاید و سبک نویسنده را تغییر دهد، به خوانندگان این سطور وامی گذاریم و فقط به مقابله ترجمه و متن اصلی اکتفا می کنیم.

CHIMÈNE

Elvire, que je souffre, et que je suis à plaindre !
 Je ne sais qu'espérer, et je vois tout à craindre;
 Aucun vœu ne m'échappe où j'ose consentir;
 Je ne souhaite rien sans un prompt repentir.
 A deux rivaux pour moi je fais prendre les larmes:
 Le plus heureux succès me coûtera des larmes;
 Et quoi qu'en ma faveur en ordonne le sort,
 Mon père est sans vengeance, ou mon amant est mort.

ELVIRE

D'un et d'autre côté je vous vois soulagée:
 Ou vous avez Rodrigue, ou vous êtes vengée;
 Et quoi que le destin puisse ordonner de vous,
 Il soutient votre gloire et vous donne un époux.

CHIMÈNE

Quoi! l'objet de ma haine ou de tant de colère
 L'assassin de Rodrigue ou celui de mon père!
 De tous les deux côtés on me donne un mari
 Encor tout tient du rang que j'ai le plus chéri.

.....

شی من: بارالها، چقدر رنج می کشم! دلم پر خونست و محتاج رحمتم، الویر، بنگر، چگونه در بیم و امید نهایت هر چیزی را تاریک می بینم، قلبم مضطرب و مشوش است و به هیچ چیز نمی توانم دل بستگی پیدا کنم، هر چه در دلم خطور پیدا می کند و از دلم می گذرد مقرون به خوف و دهشت است و از بروز آن بیمناک و هراسناکم! دو رقیب دلاور بخاطر من تیغ بدست گرفته و به هم تاخته اند و حال آنکه از هر طرف توفیق و پیروزی فراهم شود برای من به قیمت خون و اشک تمام خواهد شد، الویر، درست بنگر و نیک بیاندیش، حکم سرنوشت هر چه باشد باز به زیان منست. اگر دون سانش پیروز شود معشوق خودم را برای همیشه از دست دادم و اگر بر عکس رود ریگ حریف را از پای درآورد خون پدرم همچنان بی عوض و بدون انتقام ریخته شده است. بارالها، مرا دریاب و از این گرداب غم نجات بخش!!
 الویر: بانوی من استدعا می کنم، آرام بنشینید و بی جهت تشویش به دل راه مدهید، زیرا در این ماجرا هر

چه پیش آید به سود شماست و روح شما سبکیار خواهد شد. یا رودریگ برای شما خواهد ماند یا اینکه خون پدر بزرگوارتان جبران خواهد شد و بهر حال نتیجه آن مطلوب شماست، زیرا از یک طرف شرف و افتخار دودمان شما را حفظ خواهد کرد و از سوی دیگر شوی و همسر براننده‌ای به شما تقدیم می‌کند. شی من: الویر، چه می‌گویی، همسر براننده‌ای؟ دون سانش را دوست نمی‌دارم و منفور قلب من است و رودریگ قاتل پدر و مورد خونخواهی من است! چگونه خوشبختی و همسر براننده برای من طلب می‌کنی؟! همسر من به حکم تقدیر یا کشنده رودریگ یا قاتل پدرم خواهد بود. از هر سو قسمت من کسی خواهد بود که تیغ خود را به خون عزیزترین کسان من آغشته است! (...)

حذف در ترجمه

مترجمان ورزیده، توانا و طراز اول در ترجمه آثار کمتر به حذف کلمات و کاهش عبارات متن اصلی می‌پردازند و تا آنجا که ممکن است سعی می‌کنند ترجمه آنان آینه تمام‌نمای متن اصلی باشد و پیام نویسنده تمام و کمال به خواننده انتقال یابد. باری موارد حذف در ترجمه‌ها خوب بسیار محدود و حتی نادر است و مترجم وفادار جز در مواقع ضروری و اجتناب‌ناپذیر اقدام به حذف مطلبی نمی‌کند، چرا که حذف بی‌رویه عمده‌ترین عیب ترجمه محسوب می‌شود.

برای حذف یا کاهش موجه در ترجمه نمی‌توان معیارهای معین و مشخصی را قائل شد. با وجود این اندیشه‌ای که به دست مترجم حذف می‌شود باید اندیشه‌ای فرعی در حد یک واژه، اصطلاح، عبارت کوتاه یا حداکثر یک جمله مختصر و کوتاه باشد و خدشه‌ای به اندیشه اصلی نویسنده وارد نیابد. حذف اندیشه‌ها و مطالب فرعی نیز هنگامی واقعاً مجاز و ضروری شمرده می‌شود که ترجمه در غیر آن صورت به ابهام و پیچیدگی و نارسایی دچار شود و در نتیجه پیام متن اصلی بر خوانندگان ترجمه گران آید. اندیشه یا کلامی که در حین برگردان متن حذف می‌گردد باید برآستی زاید باشد و یا به عبارتی صحیح‌تر زاید تشخیص داده شود و اندیشه و پیام اصلی را تضعیف نکند و به منظور نویسنده هیچ لطمه‌ای وارد نیابد. مترجمان ماهر با توسل به شیوه اقتباس همواره می‌کوشند بجای مطلب حذفی، معادلی نزدیک و مناسب یافته و در ترجمه وارد کنند.

۱- حذف یک کلمه یا یک عبارت کوتاه:

--Sous le pont Mirabeau coule la Seine. (APOLLINAIRE, "Le pont Mirabeau")

- زیر پل رود روان می‌گذرد. (قطعه "پل میرابو"، ترجمه دکتر ناتل خانلری)

--L'enfant qu'il porte glisse de son épaule. (MALRAUX, *Antimémoire*)

- کودک از دوشش فرو می‌افتد. (ضد خاطرات، ترجمه ابوالحسن نجفی و رضا سید حسینی، ص ۳۱۷)

--L'auto démarre. J'écarte les petits rideaux de la vitre du fond . . . (Id.)

- اتوموبیل برای می‌افتد. پرده‌های شیشه عقب را پس می‌زنم... (همان کتاب، ص ۴۲۳)

--L'aigle se grise de son vol. Le rossignol s'enivre des nuits d'été.

(A.GIDE, *Les Nourritures terrestres*)

- عقاب از پرواز خود سرمست است و بلبل از شبهای تابستان. (مآیاده‌های زمینی، ترجمه جلال

آل‌احمد و پرویز داریوش، ص ۴۴)

-- qui voulait aller former un établissement de pâtisserie à Dammartin. Je n'en demandai pas plus. La voiture (. . .) me ramena le lendemain à Paris.

(NERVAL, *Sylvie*)

-(...) و او می‌خواهد یک دکان قنادی در دامارتن ترتیب بدهد. درشکه (...) فردای آن روز مرا به پاریس باز برد. (سیلوی، ترجمه میر جلال‌الدین کزازی، ص ۷۰)

۲- حذف چند کلمه یا چند عبارت:

هنگامی باید به حذف چند کلمه یا چند عبارت متوسل شد که به کمک سایر روشهای ترجمه واقعاً نتوان مفهوم مورد نظر نویسنده را به زبان مقصد انتقال داد. البته استعمال چنین روشی بستگی به میزان مهارت مترجم دارد. برخی مترجمان عجول یا کم‌مایه گاهی در حین ترجمه با اصطلاحات و ترکیباتی نامأنوس روبرو می‌شوند و پس از مراجعه به یکی-دو فرهنگ لغت چنین می‌پندارند که معادل دقیق و مناسبی برای آن ترکیبات و اصطلاحات وجود ندارد و با این استدلال که چشم‌پوشی از آنها لطمه زیادی به متن نمی‌زند و تغییری در پیام مؤلف ایجاد نمی‌کند، آنها را از ترجمه حذف می‌کنند.

معمولاً حذف برخی قسمتهای جمله و متن اصلی زمانی موجه شمرده می‌شود که مترجم آن موارد را برای خواننده خود واضح یا تکراری و خسته کننده تشخیص دهد. حذف در ترجمه علت‌های دیگری نیز ممکن است داشته باشد، از جمله هنگامی که بیان مطلبی از زبان نویسنده برآستی مبهم باشد یا هنگامی که به دلیل وجود تفاوت‌های فرهنگی و اخلاقی یا ملاحظات سیاسی، مترجم عمداً نخواهد بعضی از عبارات متن اصلی را در ترجمه بیاورد. سهل‌انگاری و غفلت و فراموشی مترجمان خوب در برگردان پاره‌ای مطالب را نیز نباید نادیده گرفت.

--Un curé! la guigne, alors. Et en courant vers des planches qui fermaient une maison en réparation, elle gémit: -Quelle malheur qui va encore m'arriver?

(A.FRANCE, *Le Mannequin d'osier*)

- گفت: -وای یک کشیش! باز چه بدبختی جدیدی در انتظار من است، دیدن کشیش شگون ندارد. (آدمک حصیری، ترجمه ناصر ناطق، ص ۴۴)

--C'est le châtimeut des défroqués, pensa-t-il. Le prêtre, qui subsiste en eux, se laisse voir. Tu es sacerdos in æternum, Guitrel. (Id.)

- با خود گفت: اینست جزای کسانی که از زنی خود خارج می‌شوند. (همان کتاب، ص ۴۴)

--La matinée était très belle, et au bout de quelques minutes, on décida de s'arrêter pour décapoter. C'était un plaisir de sentir le vent de la vitesse vous fouetter le visage sous le beau soleil de juillet. (R.MERLE, op. cit.)

- صبح بسیار زیبایی بود و زیر آفتاب زیبای ماه ژوئیه، باد ناشی از سرعت ماشین که چهره آدم را به تازیان می‌بست، لذت می‌داد. (مرگ کسب و کار من است، ترجمه احمد شاملو، ص ۲۸۵)

--Tout à coup, la Thénardier, qui continuait d'aller et de venir dans la salle, s'aperçut que Cosette avait des distractions et qu'au lieu de travailler, elle s'occupait des petites qui jouaient. -Ah! je t'y prends! cria-t-elle. (V.HUGO, *Les Misérables*)

- ناگهان زن تناردیه که در سالون رفت و آمد می‌کرد فریاد زد: -خوب می‌چتو گرفتم! (بینویان، ترجمه حسینقلی مستعان، ص ۶۱۴)

--Si frères vous clamons, pas n'en devez / Avoir dédain, quoique fûmes occis / Par justice. Toutefois, vous savez / Que tous hommes n'ont pas le sens rassis.

(F.VILLON, op. cit.)

- اگر ما شما را برادر خطاب می‌کنیم شما نباید آنرا اهانتی بخود بدانید. (قطعه بدار آویختگان، ترجمه دکتر ابراهیم شکورزاده)

--(. . .) qui y débarquaient quatorze mille hommes. C'était autant pour ces magistrats des faits domestiques que des événements intéressant le monde entier. Sûrs de périr si la patrie périssait, ils faisaient du salut public leur affaire propre.

(A.FRANCE, *Les Dieux ont soif*)

- (...) و در آنجا چهارده هزار سرباز پیاده کردند. این قضاوت که مطمئن بودند چنانچه میهن از دست برود خود نیز از دست خواهند رفت امنیت عامه را کار شخصی خود قرار داده بودند. (خدایان تشنه‌اند، ترجمه کاظم عمادی، ص ۱۴۲)

--A la sortie, sur les degrés où grouillait la foule des commères encocardées, tandis qu'il entendait murmurer son nom, que les habitués du Tribunal commençaient à connaître, Gamelin fut assailli par les tricoteuses qui, lui montrant le poing, réclamaient la tête de l'Autrichienne. (Id.)

- بخروج از تالار، روی پله‌کان‌هایی که مردم به اجتماع حرکت می‌کردند، موقعیکه می‌شنید اسم او را می‌برند، گاملن مورد هجوم زنان تماشاچی [؟] قرار گرفت که مشت‌های خود را بدو نشان می‌دادند و سر "اتریشی" را خواستار بودند. (همان کتاب، ص ۱۴۴)

--Il revit (. . .) la place, d'où il lui avait fallu subir le regard de Jacques Maubel (. . .), les yeux suppliants de la citoyenne Rochemaure qui l'avait fait nommer juré et qu'il en avait recompensée par un verdict de mort. (Id.)

- (...) مکانی را که در آنجا نگاه ژاک موبل (...) و چشم‌های ملتس روشمور را تحمل کرده بود، دوباره می‌دید. (همان کتاب، ص ۲۵۳)

۳- حذف بی‌رویه عبارتها:

مترجمانی را که در برگردان متون به بلای حذف بی‌رویه گرفتار می‌شوند، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: - گروه اول شامل کسانی است که زبان مبدأ را بدرستی نیاموخته‌اند و توانایی درک صحیح همه عبارات و اصطلاحات متن اصلی را ندارند یا شامل افرادی می‌شود که به ترجمه متون تخصصی که در آن زمینه اطلاعات کافی و سر رشته ندارند و با ظرایف و دقایق آن چندان آشنا نیستند، روی می‌آورند. این گروه مترجمان هرگاه در خلال ترجمه با مطلب یا مطالبی مواجه شوند که توانایی فهم آن را نداشته باشند، خودسرانه دست به حذف می‌زنند. این قبیل مترجمان ناآزموده و تا حدی گمنام ترجیح می‌دهند بیشتر مقاله یا مصاحبه‌ای را به نام ترجمه در مطبوعات و نشریه‌های مختلف (که در حال حاضر روز بروز بر شمار آنها افزوده می‌شود) به چاپ رسانند و گاهی نیز به ترجمه رمان و کتابهای ادبی می‌پردازند.

برای پی‌بردن به میزان حذف بی‌رویه در کار این مترجمان، بعنوان نمونه بخشی از ترجمه مقاله‌ای را با متن اصلی آن مقابله می‌کنیم*:

George Steiner, professeur de Littérature générale à l'Université de Genève, se presente comme un "maître de lecture". Son dernier ouvrage Réelles présences, les arts du sens, peut être lu comme un traité de la lecture. En plusieurs sens. Diagnostic, d'abord: nous sommes dans une époque que George Steiner qualifie

* مقاله "هستی‌شناسی خواندن"، ترجمه مرجان صالحی، مجله سروش، شماره ۵۵۴، ۲/۶۱/۱۳۷۰، صفحات ۱۴ تا ۱۶.
متن اصلی: "Ontologie de la lecture", George Steiner, *Magazine Littéraire*, février 1991, pp. 79 & 81.

d"épilogue", de "post-face" (. . .). Il faut être capable de répondre de l'œuvre pour accéder à son mystère, dont l'écoute de la musique constitue la révélation la plus proche.

A un niveau plus profond, George Steiner montre que la lecture ne relève pas d'une communication plus ou moins réussie: l'œuvre, du moins si elle est grande et c'est ce qui fait sa grandeur -- ouvre sur une présence qui a puissance de changer la vie du lecteur. La lecture a une dimension éthique. Et cela, explique George Steiner, parce que la lecture, du moins dans notre culture, a une dimension ontologique. Le monde que nous vivons a la présence exacte du langage littéraire; il est, pour paraphraser Lacan, "structuré comme une littérature". En outre le langage porte avec lui une attente, une obligation, le vœu de sa destination. C'est le langage qui institue le lecteur comme relais dans l'accomplissement de la mission, divine selon George Steiner.

Réelles présences est un essai directement dirigé contre la déconstruction derridienne à qui George Steiner lance comme un défi. C'est une sorte de manifeste pour sortir du nihilisme contemporain. (. . .)

ژرژ استینر، استاد "ادبیات عمومی" در دانشگاه ژنو خود را "استاد خواندن" معرفی می‌کند و آخرین اثر او وجودهای حقیقی، هنرهای وجودی می‌تواند مانند رساله‌ای در مورد خواندن، مورد مطالعه قرار گیرد. ما در عصری زندگی می‌کنیم که جورج [!] استینر آن را "نتیجه و خاتمه" نامیده است (...). برای رسیدن به رموز اثر باید به جوابگویی به آن نیز قادر بود. در مرحله‌ای عمیقتر ژرژ استینر نشان می‌دهد که خواندن از یک ارتباط کم و بیش موفق آشکار نمی‌شود. اثر، اگر بزرگ باشد نیرویی را نمایان می‌کند که قادر به عوض کردن زندگی خواننده خواهد بود. خواندن، از بعد اخلاقی برخوردار است. استینر توضیح می‌دهد که خواندن، حداقل در فرهنگ ما، از بعد هستی‌شناسانه‌ای برخوردار است. وجودهای حقیقی کتابی از ژرژ استینر است که به خارج شدن از نیست‌انگاری (نهیلیسم) معاصر کمک می‌کند (...).

- گروه دوم را کسانی تشکیل می‌دهند که به دلیل سرعت در کار ترجمه یا بی‌حوصلگی و بی‌دقتی یا ندرتاً بخاطر عدم درک صحیح و معادل‌گزینی برخی عبارات و یا به دلایل محدود دیگر حذف بی‌رویه را در ترجمه‌های خود روا می‌دارند و در نتیجه پیام نویسنده را به‌طور ناقص به خواننده اثر منتقل می‌نمایند. برخی از مترجمان پرآوازه و صاحب‌نام نیز به‌رغم آنکه ترجمه‌های روان و پسندیده‌ای دارند، در زمره این گروه جای می‌گیرند. برای مشاهده نمونه‌های حذف بی‌رویه نزد این گروه بهتر آنست که آثار ترجمه شده آنها را به‌طور کامل با متن اصلی مقابله کرد و موارد حذف را مشخص ساخت. در اینجا تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

--Ce fut un coup de théâtre! Les deux figures renfrogées se déridèrent, comme par magie. Quand ils eurent empoché leur argent, un peu honteux des craintes qu'ils m'avaient montrées, et tout joyeux d'être payés, ils s'épanchèrent en compliments de condoléances et en protestations d'amitié. (A.DAUDÉT, *Le Petit Chose*)

- چهره پر چین و جبین پر آژنگ هر دو باز شکفته شد و پس از اینکه پولشان را در جیبشان نهادند با من بر سر مهر آمدند. (پتی‌شز، ترجمه اقبال یغمایی، ص ۲۱۳)

--Le roi des Indes allait attendre son armée sur le grand et magnifique chemin qui conduisait alors en droiture de Babylone à Cachemire. Le roi des Scythes courait avec Aldée par la belle route qui menait au mont Imaüs.

(VOLTAIRE, *La Princesse de Babylone*)

- پادشاه هندوان بر سر راه نشسته و منتظر لشکریان خود شد. پادشاه سیتها از جاده کوهسار "ایمانوس" قشون‌کشی کرد. (شاهزاده خانم بابل، ترجمه ناصح ناطق، ص ۱۶۳)

--Enfin les ondes jaunes du Tibre, des marais empêtés, des habitants hâves, décharnés et rare, couverts de vieux manteaux troués, qui laissaient voir leur peau sèche et tannée, se présentèrent à ses yeux en lui annonçant qu'il était à la porte de la ville aux sept montagnes, de cette ville de héros et de législateurs qui avaient conquis et policé une grande partie du globe. Il s'était imaginé que . . . (Id.)

- بالاخره آبهای گل آلود تیبر نزدیک شد، در کنار مردابهای متعفن مردمانی رنگ و رو رفته لاغر با رختهای پاره پاره زندگی می‌کردند از خلال پارگیهای لباسها پوست سوخته و خشک مردم آنان پیدا بود. بر اثر گفته‌ها و شنیده‌ها برایش مجسم شده بود که ... (همان کتاب، ص ۲۰۵)

گروه آخر کسانی هستند که برای سرعت بخشیدن به کار خود هر جا به مشکلی برمی‌خورند به حذف بی‌رویه متوسل می‌شوند و در عوض با اضافه کردن جمله‌های خودساخته و گاه بی‌ربط به جبران نقص ترجمه خویش می‌پردازند. این عده از یک سو با حذف بی‌رویه در انتقال پیام نویسنده قصور می‌کنند و مسأله امانت در ترجمه را بکلی نادیده می‌گیرند و از سوی دیگر با افزودن مطالبی که به نویسنده تعلق ندارد، در حق وی مرتکب خیانت می‌شوند و حاصل کار خود را تحت عناوین "اقتباس"، "اقتباس و ترجمه" یا "ترجمه آزاد" به خواننده عرضه می‌کنند. متأسفانه نحوه کار این دسته از مترجمان غالباً بگونه‌ای است که خوانندگان عادی پی به شگرد آنها نمی‌برند و با خوش‌باوری چنین می‌انگارند که همه مطالب کتاب یکسره از متن اصلی و از زبان نویسنده به ترجمه راه یافته است.

برخی از مترجمان با توسل به این شیوه معایب ترجمه خود را می‌پوشانند و با جمله‌پردازیهای روان و خوش‌ظاهر دل خوانندگان را به دست می‌آورند و نظر آنها را کاملاً جلب می‌نمایند. براین اساس است که تعدادی از این قبیل مترجمان، بویژه آنان که راه و رسم نویسندگی را نیز بلد هستند، با اقبال شایان توجه طبقه کتابخوان متوسط و ناآشنا به زبان متن اصلی روبرو می‌شوند و می‌توانند در نزد عامه مردم شهرتی به هم رسانند. برای مثال آثار ترجمه شده توسط مرحوم ذبیح‌الله منصوری که حذف بی‌رویه و جایگزینی بی‌حد و حصر در آنها بوفور مشاهده می‌شود، هرکدام نمونه‌ای از این نوع ترجمه است که مشتاقان ترجمه می‌توانند با مقابله و مقایسه متن اصلی و متن ظاهراً ترجمه شده به تفاوت‌های بی‌شمار میان پیام نویسنده و ترجمه مطول و تغییر یافته ایشان پی ببرند.

با توجه به مواردی که شاهد آوردیم، نتیجه می‌گیریم که برای دستیابی به ترجمه‌ای مطلوب که از یک سوزیا و روان باشد و از سوی دیگر امانت و دقت در آن به نحو احسن رعایت شده باشد، ابتدا لازم است با ظرایف و دقایق زبان مبدأ بخوبی آشنایی حاصل نمود و انس گرفت و سپس با دانستن نظریه‌های گوناگون ترجمه و مطالعه مقاله‌هایی که در این زمینه منتشر می‌شود، به مقابله ترجمه‌های معتبر و متن اصلی هر کدام پرداخت و با نگاهی دقیق به کار مترجمان ورزیده، عملاً از فنون ترجمه آنان آگاه شد و سرانجام با تقویت زبان مقصد و کسب تجربه فراوان با علاقه‌مندی به ترجمه آثاری روی آورد که بی‌ارتباط با آموخته‌های قبلی و دانسته‌های فعلی و تخصص مترجم نباشد. مترجم نباید تنها یک شیوه ترجمه را ملاک و اساس کار خود قرار دهد و بهتر است برای ترجمه تمام و کمال متن اصلی و نیز برای حفظ سبک نویسنده و ایجاد روانی در برگردان مطالب، چنانچه لازم باشد، اندکی در انتقال پیام دخالت نماید و با حذف و اضافه معقول و موجه برخی عبارات و اصطلاحات از ایجاد ابهام و پیچیدگی در کلام خودداری کند. برای این منظور شایسته است مترجم از پرداختن به جزئیات تا حدی اجتناب ورزد و متن اصلی را در کلیت آن ببیند و با انتقال روح اثر و شیوه بیان نویسنده در ترجمه خود، تأثیری مناسب در خواننده ایجاد کند. در مواردی هم که شخص سابقه‌چندانی در کار ترجمه ندارد و خود را ضعیف می‌پندارد

بجاست با تقویت هر دو زبان مبدأ و مقصد، نخست بر آنها احاطه یابد و سپس با رجوع به فرهنگهای متعدد و معتبر و مطالعه فراوان، اشکالات ترجمه خود را تا حد ممکن برطرف کند و با مطالعه عمیق ترجمه‌های خوب دیگران و مقابله آنها با متن اصلی از تجربیات سایرین مطلع شود و آنگاه به ترجمه روی آورد و شخصاً به کسب تجربه پردازد. در این صورت است که مترجم تازه‌وارد و جوان توفیق می‌یابد درک غلط متن و خطای بیان و استعمال ترکیبات نامفهوم و مبهم را از ترجمه خود بزاید یا به حداقل کاهش دهد.

در پایان بی‌مناسبت نیست ترجمه کوتاهی را از استاد محمد علی جمالزاده بعنوان نمونه‌ای از ترجمه که موارد حذف و اضافه در آن چشمگیر است، مثال بیاوریم و آنرا با متن اصلی مقابله کنیم. می‌دانیم که ترجمه داستانهای کوتاه و بویژه ادبیات کودکان و به عبارتی یافتن زبان مناسب ترجمه و سن خواننده دشوار و نیازمند مهارت است. استاد جمالزاده با حذف برخی قسمتهای متن اصلی و افزودن جملات و اصطلاحاتی به ترجمه خود توانسته است به نحو احسن پیام کلی و سبک نویسنده را به خواننده فارسی‌زبان انتقال دهد. البته این میزان حذف و اضافه بیشتر در ترجمه ادبیات کودکان (به لحاظ تفاوت‌های زبانی در نقل قصه) مشهود است. مقابله این ترجمه با متن اصلی آن بیش از همه می‌تواند برای مترجمان تازه کار بویژه دانشجویان رشته مترجمی و زبان فرانسه و دیگر علاقه‌مندان این فن مفید و آموزنده و الهام‌بخش باشد. (توضیح آنکه زیر واژگان و جمله‌هایی که از متن اصلی حذف شده است و نیز زیر کلمات و عبارتهایی که مترجم بنا بر ذوق و سلیقه خود به ترجمه افزوده است، خط کشیده‌ایم.)

Le Chien de Brisquet

EN notre forêt de Lyons, vers le hameau de la Goupillière, tout près d'un grand puits-fontaine qui appartient à la chapelle Saint-Mathurin, il y avait un bonhomme, bûcheron de son état, qui s'appelait Brisquet, ou autrement le Fendeur à la bonne hache, et qui vivait pauvrement du produit de ses fagots, avec sa femme qui s'appelait Brisquette.

Le bon Dieu leur avait donné deux jolis petits enfants: un garçon de sept ans qui était brun et qui s'appelait Biscotin, et une blonde de six ans qui s'appelait Biscotine. Outre cela, ils avaient une chienne à poil frisé, noire par tout le corps si ce n'est au museau qu'elle avait couleur de feu; et c'était bien le meilleur chien du pays pour son attachement à ses maîtres.

On l'appelait la Bichonne.

Vous vous souvenez du temps où il vint tant de loups dans la forêt de Lyons. C'était-

سگ جانباز

در جنگل ما، در نزدیکی چاه آب و چشمه‌ای که تعلق بکلیسای دهکده دارد، مردکی میزیست که شغل و کارش هیزم شکنی بود و «بریسکه» نام داشت و معروف شده بود به «نهرتیر». مرد فقیر و بی‌چیزی بود و با زنش «بریسکت» از حاصل دسترنج و باصطلاح کد یمین و عرق جبین خود لقمه نانی می‌خوردند و شکر خدا را بجا می‌آوردند.

بریسکه پسری داشت هفت ساله موسوم به «بیسکوتان» و دخترکی شش ساله با اسم «بیسکوتین» از این گذشته یک سگ سیاه یکدستی هم داشتند که تنها پوزهایش ارغوانی بود و موهای مجعد و پیچیده قشنگی داشت. این سگ از حیث وفا و علاقه‌ای که بصاحبش داشت در تمام آن صفحات مشهور شده بود و هر کس نامش را که «بیشون» بود می‌دانست.

شاید آن سالی را که برف زیادی بارید و فقیر و فقرا بیچاره شدند و راه روزی بروی آنها بسته شد به

ait dans l'année des grandes neiges, que les pauvres gens eurent si grand'peine à vivre. Ce fut une terrible désolation dans le pays.

Brisquet, qui allait toujours à sa besogne, et qui ne craignait pas les loups, à cause de sa bonne hache, dit un matin à Brisquette: "Femme, je vous prie de ne laisser courir ni Biscotin ni Biscotine tant que M. le grand louvetier ne sera pas venu. Il y aurait du danger pour eux. Ils peuvent se promener entre la butte et l'étang, depuis que j'ai planté des piquets le long de l'étang pour les préserver d'accident. Je vous prie aussi, Brisquette, de ne pas laisser sortir la Bichonne qui ne demande qu'à trotter." Brisquet disait tous les matins la même chose à Brisquette.

Un soir, il n'arriva pas à l'heure ordinaire. Brisquette venait sur le pas de la porte, rentrait, ressortait, et disait en se croisant les mains: "Mon Dieu, qu'il est attardé! ..."
-- Et puis elle sortait encore en criant: "Eh! Brisquet!" -- Et la Bichonne lui sautait jusqu'aux épaules, comme pour lui dire: "N'irai-je pas?" -- "Paix! lui dit Brisquette. -- Écoute, Biscotine, va jusque devers la butte, pour voir si ton père ne revient pas. -- Et toi, Biscotin, suis le chemin au long de l'étang, en prenant bien garde s'il n'y a pas de piquets qui manquent, et crie fort: Brisquet! Brisquet! ... -- Paix! la Bichonne!"

Les enfants allèrent, allèrent, et quand ils se furent rejoints à l'endroit où le sentier de l'étang vient couper celui de la butte: "Mordienne! dit Biscotin, je retrouv-

خاطر داشته باشید. گرگ‌های زیادی در جنگل پیدا شدند و مردم بینوا ازین حیث نیز دچار عذاب سختی گردیدند و باصطلاح این هم قوز بالا قوز شد.

بریسکه مرد دل‌داری بود و به تبر خود مینازید و میباید و از گرگ ترسی نداشت و ازینرو بدون آنکه بیم و هراسی بخود راه بدهد هر روز صبح زود تبرش را بروی شانه‌اش می‌گذاشت و راه جنگل را پیش می‌گرفت. یک روز صبح پیش از بیرون رفتن از خانه بزنش گفت:

- بریسکت، من باید پی‌کام بروم. متوجه باش که تا وقتی شکارچی باشی نیامد، نگذاری بیسکوتان و بیسکوتین از خانه دور بشوند و اینطرف و آنطرف بدونند. میترسم خدای نخواستہ صدمه‌ای بآنها وارد شود. من احتیاطاً دور آبدان را نرده کشیده‌ام. تا آنجا خطری نیست اما مبدا از آنجا دورتر بروند. این پیشون بد ذات هم خیلی بازیگوش است و برای ولگردی جان می‌دهد. ملتفت او هم باش که زیاد از خانه دور نشود.

کم‌کم عادت بریسکه شده بود که هر روز وقتی از خانه بیرون می‌رود همین سفارش‌ها را بزنش بکند و مطمئن بود که زنش بحرفهای او گوش می‌دهد و نمی‌گذارد سگ و بچه‌ها از نرده بالاتر بروند. خودش هم برای اینکه زن و بچه‌اش نگران و دل‌واپس نباشند هر شب سر وقت معین بخانه برمیگشت اما یک شب وقت گذشت و هنوز بریسکه برنگشته بود. زنش مدام خدا خدا می‌کرد و تا دم خانه رفته و برمی‌گشت و می‌گفت «خدا کند صدمه‌ای باو وارد نشده باشد».

عاقبت دیگر طاقت نیاورد و از خانه بیرون آمد و بصدای بلند بنای صدا کردن شوهرش را گذاشت ولی هر قدر فریاد زد «بریسکه، بریسکه، آهای کجائی؟» جوابی نشنید. پیشون هم مثل اینکه ملتفت شده باشد که ممکن است بلاتی بسر صاحبش آمده باشد ناراحت بود و مدام در دور و ور بریسکت در رفت و آمد بود و تا شانه‌های او بالا می‌پرید و عوعو می‌کرد. بنظر می‌آمد که التماس می‌کند که بگذارید بروم ببینم صاحبم کجا مانده است.

زن هیزم شکن او را با دست امر بسکوت و آرامی میکرد و میگفت دیوانه‌ام کردی. اینقدر بیهوده سر و صدا براه نینداز. نمی‌گذاری صدا بصدا برسد.

آنگاه بدخترش بیسکوتین گفت برو تا نزدیک انبار ببین آیا پدرت را می‌بینی. به پرسش بیسکوتان هم سپرد که برو دم آبدانی و پدرت را بصدای بلند آواز بده ببین کجا مانده است. اما مبدا گول شیطان را بخورید و از نرده آنطرفتر بروید.

برادر و خواهر رفتند ولی هر چه پدرشان را صدا زدند جوابی نشنیدند. بیسکوتان بخواهرش گفت من

erai notre pauvre père ou les loups m'y mangeront. -- Pardienne! dit Biscotine, ils m'y mangeront bien aussi."

Pendant ce temps-là, Brisquet était revenu par le grand chemin de Puchay, en passant à la Croixaux-Anes, parce qu'il avait une hottée de cotrets à fournir chez Jean Paquier. "As-tu vu nos enfants? lui dit Brisquette. -- Nos enfants? dit Brisquet, nos enfants? mon Dieu! sont-ils sortis? -- Je les ai envoyés à ta rencontre jusqu'à la butte et à l'étang, mais tu as pris par un autre chemin."

Brisquet ne posa pas sa bonne hache. Il se mit à courir du côté de la butte. "Si tu menais la Bichonne?" lui cria Brisquette. La Bichonne était déjà bien loin. Elle était si loin que Brisquet la perdit bientôt de vue. Et il avait beau crier: "Biscotin! Biscotine!" on ne lui répondait pas. Alors, il se prit à pleurer, parce qu'il s'imaginait que ses enfants étaient perdus.

Après avoir couru longtemps, longtemps, il lui sembla reconnaître la voix de la Bichonne. Il marcha droit dans le fourré, à l'endroit où il l'avait entendue, et il y entra sa bonne hache levée.

La Bichonne était arrivée là, au moment où Biscotin et Biscotine allaient être dévorés par un gros loup. Elle s'était jetée devant en aboyant pour avertir Brisquet.

هر طور شده باید پدرم را پیدا کنم ولو گرگ‌ها مرا پاره پاره کنند. من که از زرده بآنطرف می‌روم. خواهش گفت مگر جان من از جان تو عزیزتر است. اگر ترا پاره پاره می‌کنند بگذار مرا هم پاره پاره کنند. پس جان بچه دردی می‌خورد.

اما دو کلمه هم از پدرشان بشنوید. بریسکه آن روز برای خانه‌ای که قدری دور واقع شده بود هیزم برده بود و راهش دور شده بود و هر چند از بیراهه‌ای که کوتاهتر بود بخانه برگشته بود ولی دیرتر از ساعت معین بخانه رسید.

بمحض اینکه چشم زنش باو افتاد فریاد برآورد که چرا اینقدر دیر آمدی. خیلی دل واپس بودم. پس بچه‌ها کجا هستند. چرا با تو برنگشتند؟

- چطور. مگر بچه‌ها بیرون رفته‌اند. خدا در اینوقت شب رحم کند. چرا گذاشتی بیرون بروند.
- فرستادم ببینند تو کجا مانده‌ای و چرا برنگشته‌ای. سپرده‌ام از زرده آنطرفتر نروند. معلوم می‌شود تو از راه دیگری آمده‌ای. خدا خودش رحم کند.

بریسکه تیرش را برداشت و شتابان بهمان طرفی که بچه‌هایش رفته بودند روان شد، زنش فریاد زد که خوب است بیشون را هم همراه خود ببری ولی بیشون منتظر اجازه کسی نشده قبلاً دوان دوان دور شده بود.

بریسکه با صدای بلند بچه‌های خود را می‌خواند ولی هر چه فریاد زد که بیسکوتان، بیسکوتین، احدی جواب نداد. بیچاره از شدت تشویش خاطر و نگرانی بنای گریستن را گذاشت، بقدری حواسش پرت شده بود که درست نمی‌دانست چه باید کرد.

پس از آنکه باز مدتی بآنطرف و آنطرف دوید و فریاد کرد و بچه‌هایش را صدا زد ناگهان بنظرش رسید که از دور و از وسط جنگل صدای واق واق بیشون بگوشش می‌رسد. تیر بدست بجانب نقطه‌ای که صدا از آنجا می‌آمد روان گردید.

گرگ خوانخواوری را دید که دارد بیشون را می‌درد در حالی که پسر و دخترش قدری دورتر بحالی که دل سنگ بر آنها می‌سوخت اشکشان جاری بود و رنگشان مثل مرده پریده بود می‌لرزیدند و از زور ترس از حال رفته بودند.

بریسکه مهلت نداد و با یک ضربت تیر گرگ را از پا در آورد و خود را به بچه‌هایش رسانید و آنها را در آغوش گرفت، اشک می‌ریخت و پسر و دختر عزیز خود را می‌بوسید.

معلوم شد در همان لحظه‌ای که گرگ می‌خواست بیسکوتان و بیسکوتین را بدرد بیشون فرارسیده بود و برای اینکه صاحبش را از ماجرا خبردار سازد بنای واق واق را گذاشته و چنان خود را در لای دست

Brisquet, d'un coup de sa bonne hache, renversa le loup raide morte; mais il était trop tard pour la Bichonne, elle ne vivait déjà plus.

Brisquet, Biscotin et Biscotine rejoignirent Brisquette. C'était une grande joie, et cependant tout le monde pleura. Tous pensaient à la Bichonne.

Brisquet nterra la Bichonne au fond de son petit courtil, sous une grosse pierre sur laquelle le maître d'école écrit en latin:

C'est ici qu'est la Bichonne,

Le pauvre chien de Brisquet.

Et c'est depuis ce temps-là qu'on dit, en commun proverbe: *Malheureux comme le chien à Brisquet, qui n'allit qu'une fois au bois et que le loup mangit*.

CH. NODIER

Contes et Récits

Edited by: J.E. Mansion, New edition, 1934

و پای گرگ انداخته بوده است که گرگ نتوانسته بود صدمه‌ای به بچه‌ها برساند. سگ شجاع با وفا در لجه‌ای از خون همانجا بزمین افتاده و جان سپرده بود.

بریسکه با دو فرزندش بخانه برگشتند. بریسکت از دیدن شوهر و کودکش شکر پروردگار را بجا آورده شادیا کرد ولی افسوس که خبر مرگ بی‌شون عیش آنها را بجزا و ماتم مبدل ساخت. فردا لاشه پاره بی‌شون را در همانجائی که برایش از چوب و تخته خانه‌ای ساخته بودند بخاک سپردند. معلم مکتب‌خانه دهکده بر سنگ قبری که برای مزارش تهیه کرده بودند با خط درشت و خوانائی این جمله را نوشت:

«آرامگاه بی‌شون سگ ناکام پاوفا»

از آن تاریخ بعد در تمام آن صفحات مرگ بی‌شون ضرب‌المثل شده زیانزد خاص و عام گردید و هنوز هم وقتی صحبت از اشخاص بدبخت و کم طالع بمیان می‌آید می‌گویند «مثل سگ بریسکه است که فقط یک بار بجنگل رفت و آن هم گرگ دریدش».

مشخصات کتابهایی که نمونه کار مترجمان از آنها استخراج شده است.

- آنوی، ژان - آنتی گون، ترجمه دکتر اقدس یضایی، انتشارات جوانه، ۱۳۲۶.
- جمالزاده، محمد علی (مترجم) - داستانهای برگزیده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- دوده، آلفونس - پتی گمز، ترجمه اقبال یضایی، انتشارات آفرینش، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- رومن، ژول - دکتر کشوکه، ترجمه محمد قاضی، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۴۹.
- زید، آندره - مایده‌های زمینی، ترجمه جلال آل احمد و پرویز داریوش، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- سارتر، ژان-پل - تهوع، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- سنت اگزوپری، آنتوان دو - شازده کوچولو، ترجمه محمد قاضی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۵۶.
- شفا، شجاع‌الدین (مترجم) - ایران در ادبیات جهان، جلد اول، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۲.
- شفا، شجاع‌الدین (مترجم) - منتخبی از زیباترین شاهکارهای شعر جهان، کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۶.
- فرانس، آنا تول - آدمک حصیری، ترجمه ناصح ناطق، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- فرانس، آنا تول - بریان پزی ملکه صبا، ترجمه دکتر قاسم غنی، مطبعه بانک ملی، ۱۳۲۳.
- فرانس، آنا تول - جزیره پنگوئن‌ها، ترجمه محمد قاضی، بنگاه مطبوعاتی صفی‌لیشاه، چاپ دوم، ۱۳۳۵.
- فرانس، آنا تول - خدا/یان تشنه‌اند، ترجمه کاظم عمادی، نشر جامی، چاپ هشتم، ۱۳۶۳.
- فلسفی، نصرافه (مترجم) - اشعار منتخب از شاهران رمانتیک فرانسه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.